

## دربارهٔ واژه‌های طوفان و نوفیدن و نویدن\*

فرهاد قربان‌زاده (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

**چکیده:** طوفان و توفیدن / نوفیدن واژه‌هایی بحث‌انگیزند که تاکنون واژه‌پژوهان و فرهنگ‌نویسان بسیاری دربارهٔ آن‌ها سخن رانده‌اند؛ برخی توفان (با همین املا) را از ریشهٔ توفیدن و مشتق از توف و پسوندِ صفت‌سازِ -ان دانسته‌اند و معنی آن را «غَران، دمان» ذکر کرده‌اند و در نتیجه، طوفان را اسم و توفان را صفت دانسته‌اند. فرهنگستان اول توفان را در برابر واژهٔ فرانسوی typhon مصوب کرده و فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم) نیز در واژه‌های مصوب خود، همه‌جا طوفان را با املاي توفان (از جمله در سیه‌توفان، مرغ توفان، موج توفان، و ده‌ها اصطلاح دیگر) ذکر کرده و واژه‌های توفند و توفنده را نیز به تصویب رسانده‌است. در برخی فرهنگ‌های ریشه‌شناسی توفان را با واژهٔ کردی tūfāna «پشه» مربوط دانسته‌اند و مصححان متن‌های کهن صد‌ها بار توفان را به‌جای طوفان نشانده‌اند. در این مقاله به ریشه و تحول املاي و معنایی واژه‌های طوفان / توفان و نوفیدن / توفیدن (و گونه‌های متفاوت آن) پرداخته‌ایم.

### ۱- پیشینهٔ پژوهش

در زیر نظر چند تن از پژوهشگران معاصر دربارهٔ واژهٔ طوفان / توفان آمده‌است:  
— توفان، به ضم تا، در فارسی به معنی «به‌هم خوردگی هوا و وزش بادهای سخت» و «حرکت شدید امواج دریا» و «جوش و خروش و غوغا» است. در عربی، نیز طوفان به معنی

---

\* الف) بیشتر شاهد‌های درج‌شده در این مقاله برگرفته از فرهنگ‌های کهن است و در هر مورد به نام فرهنگ اشاره کرده‌ایم. اندکی از شاهد‌ها نیز برگرفته از پیکرهٔ گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به سرپرستی دکتر علی‌اشرف صادقی است.  
ب) از دوست پژوهشگر، آقای یوسف سعادت، که این مقاله را پیش از چاپ خواندند و نکته‌هایی را متذکر شدند، سپاسگزارم.

«سیل بسیار» و «تاریکی شدید» است. این کلمه با «تا» و «طا» هردو درست است، اما در فارسی اگر با «تا» نوشته شود، بهتر است، و نیز توفان در فارسی اسم شخص هم هست. مثال از عنصری:

یکی دوستش بود توفان به نام بسی آزموده به ناکام و کام

(عمید ۱۳۳۴، ص ۱۱۴).

— این‌ها دو کلمه است؛ یکی توفان فارسی با «تا»ی دونقطه و یکی طوفان عربی با «طا»ی مؤلف. اتفاقاً در این مورد بخصوص، یعنی «انقلاب شدید در هوا که باد و باران تند با هم باشد»، هم کلمه عربی را با «طا»ی مؤلف می‌توان استعمال کرد و هم کلمه فارسی را با «تا»ی دونقطه. طوفان عربی با «طا»ی مؤلف چند معنی دارد، از آن جمله به معنی «باران سخت» و «آب فراوان» و «سیل» است، اما کلمه توفان فارسی با «تا»ی دونقطه از فعل توفیدن است به معنی «فریاد کردن به صدای بلند» و «غریدن و غرش کردن». پیداست که در زبان فارسی این حالت و انقلاب هوا را که غرش نام دارد از فعل غریدن و بانگ بلند کردن گرفته‌اند و برای ما ایرانیان بهتر است که توفان را با «تا»ی دونقطه بنویسیم و آن را فارسی بدانیم و دیگر به طوفان عربی با «طا»ی مؤلف احتیاجی نداریم (نفیسی ۱۳۸۶، ص ۳۱ و ۳۲).

— طوفان ... عربی است و از طوف، یعنی «گردش»، است و ارتباطی با توفیدن فارسی، به معنی «جوشیدن» و «خروشیدن»، ندارد. پس طوفان را اگر با «ت» بنویسیم، درست نیست (سجادی ۱۳۴۵، ص ۱۶۵-۱۶۶).

— در بعضی فرهنگ‌ها توفان را فارسی طوفان و به معنی «شورش دریا» گرفته‌اند، ولی این دو کلمه با هم ربطی ندارند (معین ۱۳۴۲-۱۳۴۷، ذیل توفان).

— بعضی به گمان اینکه کلمه طوفان اصلاً فارسی است آن را به صورت توفان می‌نویسند و حتی بعضی از فضلا توصیه کرده‌اند که صورت اخیر به کار رود. اما اصل این دو کلمه و معنای آن‌ها یکی نیست. طوفان کلمه عربی (ظاهراً از اصل یونانی) و به معنای «باد و باران بسیار شدید» است، ولی واژه فارسی توفان صفت است و به معنای «غزان، دمان» است و ربطی به «باد و باران بسیار شدید» ندارد. این واژه صفت فاعلی از مصدر توفیدن به معنای «فریاد بلند کشیدن» یا «غریدن و خروشیدن» است:

ز آوازِ گردان بتوفید کوه زمین شد ز نعل ستوران ستوه

(فردوسی).

واژه توفنده به معنای «غرنده و خروشنده» نیز از همین فعل مشتق شده است (نجفی ۱۳۸۲).

## ۲- توفیدن / توفیدن

برای بررسی درستی آنچه تاکنون واژه‌پژوهان درباره واژه توفان گفته‌اند، نخست به مدخل توفیدن و ستاک حال آن، یعنی توف، در چند فرهنگ کهن مراجعه می‌کنیم و نخستین اطلاعی که به دست می‌آوریم این است که توف و توفیدن صورت دیگری از توف و توفیدن است:

فرهنگ جهانگیری (تألیف: ۱۰۱۷ هجری):

توفیدن / ابا اول مضموم و واو معروف / دو معنی دارد؛ اول صدا و ندا باشد ... [شاهد]. دوم جنبش و برهم خوردگی بود، و آن را به تازی هزاهز خوانند ... [شاهد]. و در بعضی از فرهنگ‌ها «نون» به جای «تا»ی فوقانی مرقوم است (انجوشیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۹۵۴-۱۹۵۵).

توف: چون در اکثر فرهنگ‌ها، به جای «نون»، «تا»ی فوقانی مرقوم است، لهذا معنی و مثال آن در ذیل لغت توف نوشته شد (همان، ج ۲، ص ۲۱۲۷).

برهان قاطع (تألیف: ۱۰۶۲ هجری):

توف / بروزن صوف / «صدای کوه» را گویند || و شور و غوغا و غلغله را نیز گفته‌اند که از کثرت مردم و جانوران درافتد، و به این معنی، به جای حرف اول، «نون» هم آمده است (برهان ۱۳۷۶).

فرهنگ رشیدی (تألیف: ۱۰۶۳ هجری):

توف / بالضم / صدا و ندا و شور و غوغا، و بعضی به جای «تا»، «نون» گفته‌اند (رشیدی ۱۳۳۷).

توف: در اکثر فرهنگ‌ها به «تا»ی فوقانی گفته‌اند و در باب «تا» مذکور شده، به معنی «صدا»، و بر این قیاس، توفیدن و توفه (همان).

زوائد الفوائد (حیات مؤلف: ۱۱۰۱-۱۱۶۹ هجری):

توفیدن / به واو معروف / به معنی «صدا کردن». توفان و توف حاصل بالمصدر و به معنی «جنبش» و «برهم زدگی» مجاز است و گمان دارم طوفان مبدل توفان است (سراج‌الدین علی خان آرزو ۱۳۹۱).

توفیدن / به واو معروف / به معنی «صدا کردن». نوف به معنی «آواز بلند» و «صدایی که از کوه آید» حاصل بالمصدر. لیکن به «تا»ی قرشت گذشت. پس یکی از این دو تصحیف باشد (همان).

با مراجعه به فرهنگ‌های قدیمی‌تر می‌بینیم که در اغلب فرهنگ‌های تألیف‌شده تا پایان قرن دهم فقط نوف آمده‌است: لغت فرس (تألیف: قرن پنجم) (اسدی ۱۳۱۹، ص ۲۴۶)، صحاح الفرس (تألیف: ۷۲۸ هجری) (محمدبن هندوشاه ۱۳۴۱، ص ۱۷۰)، دستورالافاضل (تألیف: ۷۴۳ هجری) (حاجب خیرات دهلوی ۱۳۵۲، ص ۲۳۷)، معیار جمالی (تألیف: ۷۴۴-۷۴۵ هجری) (شمس فخری ۱۳۳۷، ص ۲۲۹)، فرهنگ لسان‌الشعرا (تألیف: ۷۵۳-۷۹۰ هجری) (عاشق ۱۳۷۴ / ۱۹۹۵، ص ۳۳۲)، فرهنگ مجموعه‌الفرس (تألیف قرن هشتم) (صنی کحال ۱۳۷۸، ص ۱۴۲)، بحرالفضایل (تألیف: ۷۹۵ هجری) (محمدبن قوام‌بن رستم ۱۳۹۴، ص ۵۳۲)، ادات‌الفضلا (تألیف: ۸۱۲ یا ۸۲۲ هجری) (قاضی‌خان بدر محمد دهلوی<sup>۱</sup>)، زفان گویا (تألیف: پیش از ۸۳۶ هجری) (بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۲۵۴)، فرهنگ فارسی (اوایل قرن دهم) (حسین وفایی ۱۳۷۴، ص ۲۰۳)، تحفة السعادة (تألیف: ۹۱۶ هجری) (محمدبن شیخ ضیا، برگ ۱۳۲ پشت: توفیدن)، تحفة الاحباب (تألیف: ۹۳۳ هجری) (اوبهی هروی ۱۳۶۵، ص ۳۳۳) و فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (تألیف: بین قرن هشتم تا دهم) (ص ۲۳۵). در تمامی فرهنگ‌های یادشده نوف، که بن حال توفیدن است، مدخل شده و فقط در تحفة السعادة مصدر توفیدن نیز آمده‌است.

از آنچه در فرهنگ‌های کهن آمده درمی‌یابیم نوف و توفیدن اصل و توف و توفیدن گونه تغییر یافته‌اند. تا جایی که نگارنده بررسی کرده، فرهنگ قواس (تألیف: پس از ۶۹۰) نخستین فرهنگی است که در آن توف مدخل شده‌است:  
توف: بانگی را [گویند] که به کوه درافتد (قواس ۱۳۵۳، ص ۱۶۷).

از این رو، با استناد به فرهنگ‌ها می‌توان حدس زد که تصحیف نوف به توف در قرن هفتم روی داده‌است<sup>۲</sup>. در ادامه، توف و توفیدن وارد فرهنگ‌های دیگر، مانند شرفنامه منیری (تألیف: ۸۷۸ هجری) (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ص ۳۰۰: توفیدن، ص ۱۰۳۴: نوف، ص

۱. از دکتر ابوالفضل خطیبی، که تصویر نسخه خطی ادات‌الفضلا را در اختیارم گذاشتند، سپاسگزارم.  
۲. پیش از نگارنده، آقای پژمان فیروزبخش (۱۳۹۴، ص ۱۲۶) نیز با استناد به شاهدهای موجود از توفیدن و توفیدن به نتیجه مشابهی دست یافته بوده‌است. ایشان در بیان این نکته فضل تقدم دارند و یافته‌های ما از زاویه‌ای متفاوت و با استناد به فرهنگ‌ها مطلب ایشان را تأیید می‌کند.

۱۰۴۴: توفیدن) و مؤیدالفضلا (تألیف: ۹۲۵ هجری) (محمد لاد دهلوی ۱۸۹۹، ج ۱، ص ۲۵۷: توف، ج ۱، ص ۲۶۹: توفیدن، ج ۲، ص ۲۳۰: توف)، نیز شده است.

برخی پژوهشگران معاصر به ارتباط میان توفیدن و توفیدن آگاه بوده‌اند. برای مثال، خانلری در تاریخ زبان فارسی (خانلری ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۰۱) آنجا که «فعل‌های مهجور یا متروک یا مشکوک» را فهرست می‌کند، روبه‌روی توفیدن و درون کمانک توفیدن را ذکر کرده است. نذیر احمد نیز در فرهنگ قواس حاشیه مدخل توف (قواس ۱۳۵۳، ص ۱۶۷ حاشیه) آورده است: «توف و نوف به هر دو صورت آمده است (رک: مؤید، ج ۱، ص ۲۵۷، ج ۲، ص ۲۳۰؛ انجوشیرازی، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۲۴۶؛ سروری، ص ۳۰۳؛ رشیدی، ص ۴۵۴؛ برهان، ص ۵۳۵ و ۲۲۰۴)». حسن عمید در فرهنگ فارسی عمید سه‌جلدی (عمید ۱۳۶۲، ذیل توفیدن) آورده است «توفیدن هم گفته شده». کامیاب خلیلی نیز در فرهنگ مشتقات مصادر فارسی (خلیلی ۱۳۷۸، ص ۲۹۷۶) به ارتباط این دو واژه اشاره‌هایی کرده و البته به اشتباه احتمال داده توفیدن خطا و توفیدن درست باشد.

برخی پژوهشگران دیگر نیز به صراحت توفیدن را غلط و توفیدن را درست دانسته‌اند. برای مثال، امیدسالار در یادداشت‌های شاهنامه آورده است: «توفیدن به معنی "تالییدن" در ادب فارسی بسیار وارد شده و در شاهنامه معمولاً به توفیدن گشتگی یافته است» (امیدسالار ۱۳۸۹، ج ۲، بخش ۳، ص ۱۳۰-۱۳۱). همچنین علی رواقی در فرهنگ شاهنامه (رواقی ۱۳۹۰) توفیدن را به توفیدن ارجاع داده و در ذیل توفیدن چهار شاهد آورده و در هر چهار شاهد، توفید موجود در متن شاهنامه چاپ مسکو را به توفید اصلاح کرده و روبه‌روی هریک از این چهار توفید چنین نوشته است: «(م. توفید)»، به این معنی که در متن توفید بوده و ما آن را به توفید اصلاح کرده‌ایم. پیش از آن، رواقی و صیاد در زبان فارسی فرارودی [تاجیکی] (رواقی و صیاد ۱۳۸۳، ص ۳۷۰-۳۷۱، ذیل توفه) به درستی توف و توفه را با توفیدن مرتبط دانسته و برای هریک از این واژه‌ها چندین شاهد به دست داده بوده‌اند. خالقی مطلق نیز به روشنی توفیدن را درست و توفیدن را نادرست دانسته است. وی در ویراست دوم شاهنامه همه‌جا توفیدن آورده است (ازجمله، ← فردوسی ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۲۹؛ ج ۱، ص ۶۸۵؛ ج ۱، ص ۷۰۲؛ ج ۲، ص ۹۸؛ ج ۲، ص ۳۵۸)، در حالی که در چاپ نخست شاهنامه در برخی بیت‌ها توفیدن و در برخی دیگر توفیدن آورده بوده است (ازجمله، ← فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۵؛ ج ۲، ص ۶۸؛ ج ۲، ص ۸۶؛ ج ۳، ص ۳۸۶؛ ج ۴، ص ۲۷۹). همچنین پژمان فیروزبخش (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای ممتع و عالمانه، با استناد به شاهد‌های موجود در فرهنگ‌ها و نسخه‌های خطی کهن

شاهنامه و دانش ریشه‌شناسی، نوفیدن را اصیل و توفیدن را صورت دگرگون‌شده آن دانسته‌است.

### ۳- ریشه نویدن و نوفیدن

نوفیدن با واژه نویدن و گونه‌های متفاوت آن هم‌ریشه است. در فرهنگ‌ها دو معنی متفاوت برای نویدن (و گونه‌های متفاوت آن) و نوفیدن ذکر کرده‌اند؛ یکی «صدا درآوردن؛ نالیدن» (و معنی‌های نزدیک به آن) و دیگری «حرکت کردن؛ جنبیدن» (و معنی‌های نزدیک به آن). دلیل این تفاوت معنایی این است که نویدن (و گونه‌های متفاوت آن) دو ریشه متفاوت و نوفیدن نیز دو ریشه متفاوت داشته‌است:

### ۳-۱- ریشه نویدن و نوفیدن در معنی «صدا درآوردن؛ نالیدن»

بن حال نویدن، یعنی نو، ظاهراً مشتق است از ریشه هندواروپایی آغازین *-neu(H)* «فریاد زدن، نعره زدن؛ ستایش کردن» (Cheung 2007, p. 285; Pokorny 1959, p. 767). از ریشه یادشده واژه‌های نویدن<sup>۱</sup> (و گونه‌های متفاوت آن) و نوفیدن<sup>۲</sup> به فارسی راه یافته‌است (نیز، ← فیروزبخش ۱۳۹۴، ص ۱۵۲).

۱. در بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ذیل نویدن<sup>۱</sup>) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نویدن<sup>۱</sup>) آمده‌است: «ماده مضارع این فعل مشتق است از ایرانی باستان: *\*navā-* (ماده مضارع)، از ریشه *nav-* «بانگ زدن، آواز سر دادن، غزیدن» (*Horn GNE 1054*). منظور از *GNE* کتاب *Grundriss der Neupersischen Etymologie* (1893) است، ولی در آن به واژه ایرانی باستان *\*navā-* اشاره نشده‌است.

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی آمده‌است: «نوا: «ناله خواه از انسان باشد و یا مرغان» (نفیسی)، «زاری، فغان»: فغان از این غراب بین و وای او - که در «نوا» فکنده‌مان نوای او (منوچهری ۱۲۸۴/۹۳). نو: «ناله کردن و زاری» (برهان قاطع). > ایرانی باستان: *\*navāka-* مشتق از ریشه *nav-* «بانگ زدن، آواز برآوردن» (*Horn GNE 1054*). نک. نویدن<sup>۱</sup> (ش. ۵۱۸۹)، نویه (ش. ۵۱۹۲)» (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نو<sup>۱</sup>). منظور از *KEWA* کتاب *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen* (1956) است، ولی نه در *KEWA* و نه در *GNE* به واژه ایرانی باستان *\*navāka-* اشاره نشده‌است. افزون‌براین، ظاهراً در اینجا نوا واژه متفاوتی نیست و همان واژه پریسامد و رایج نوا (شماره ۵۱۴۸) است. زیرا از تنها شاهد غیرصریح یادشده نمی‌توان با قطعیت معنی متفاوتی دریافت کرد. خالقی مطلق، مترجم فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی (*Horn 1893*, No. 1054)، که حسن‌دوست نیز به این کتاب ارجاع داده، در تعلیقات خود بر این اثر آورده‌است که «برای نوا [...] گواه موثقی یافت نشد» (هرن و هوبشمان ۱۳۹۴، شماره ۱۰۵۴، افزوده‌های مترجم). در فرهنگ ریشه‌شناختی تاریخی زبان آسی (*Abaev 1973*, II/185) نیز این واژه به نادرست با نویدن مرتبط دانسته شده‌است.

۲. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نوف) آمده‌است: «نوفیدن: [شاهد] > سغدی: *nwβ* «صدا، آواز، بانگ» (*MacKenzie BSOAS XXXIII/3 1970 549*). *nwβ* در فرهنگ سکایی ختن (*Bailey 1979*, p. 190) نیز آمده. قریب نیز آن را با نشانه پرسش نشان داده‌است: «غوغا، نوفه» (*nwβ?* / *n/zūβ?*) (*Gharib 1995*, No. 6122). چونگ به نقل از بیلی *nwβ* را آورده و در ادامه، با استناد به سیمزویلیامز (*Sims-*

بسنجید با کردی: new-new «(گره) میومیو کردن»، آسی (ایرونی): niwyn/niwd،  
دیگوری): newun/niwd «(فریاد زدن)»، سَریکلی: niuw، new-/niwd «(گره کردن)»،  
وخی: ныw-/nowd «(گره کردن، نعره زدن)»، شُغنی: nāw-/nūd، روشانی: nāw-/nāwd «(فریاد  
«(فریاد زدن)»، یغناپی: nuyok «(گریان، فریادزننده)»، novva «(صدا)»، یدغه: anuv- «(فریاد  
زدن)»، شغنی بجویی: rināw-/rinewd «(شوخی کردن، مسخره کردن؛ به گره انداختن)»  
(Cheung 2007, p. 284-285).

سنسکریت: nav- (nāvate) «(فریاد می‌زند، داد می‌زند؛ صدا می‌دهد؛ ستایش می‌کند)»  
(Ibid.; Mayrhofer 1956-1980, B. II, S. 142).

هم‌ریشه با تُخاری: nu- «(فریاد زدن؛ تهدید کردن)»، لاتینی: nūntium «(پیام، خبر)»،  
ایرلندی باستان: nūall «(گره؛ اخطار، هشدار؛ اعلام)» (Bailey; Cheung 2007, p. 284-285)  
(1979, p. 190).

نوفیدن در معنی «صدا درآوردن، بانگ کردن»:

نوف: آن آواز که از کوه بازشنوند و آن را به تازی صدا خوانند، و چون آشوبی و غلغلی  
آید، نوفیدن، و اصلش همان اول است (جمالی یزدی ۱۳۴۶ [قرن ۶]، ص ۳۱۹، از فرهنگ  
جهانگیری: انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ص ۲۱۲۷، حاشیه مصحح).

نوفیدن در معنی «گریه‌وزاری کردن، نالیدن»:

تو از من کنون داستانی شنو بر این داستان بیشتر زین منو

(بوشکور [قرن ۴]، ← حلیمی ۲۰۱۳).

ز درد دل آن شب بدان‌سان نوید که از ناله‌اش هیچ‌کس نغنوید

(لبیبی [قرن ۴]، ← سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۰۲).

### ۲-۳- ریشه نویدن و نوفیدن در معنی «حرکت کردن؛ جنبیدن»

بن حال نویدن، یعنی نو-، با واژه پارتی (naw) nw- «حرکت کردن، رفتن» (Boyce 1977 p. 246;  
Durkin-Meisterernst 2004, p. 63) هم‌ریشه است. این واژه ظاهراً مشتق است از ریشه  
هندواروپایی آغازین \*neu- «(سر را) تکان دادن» (Cheung 2007, p. 284; Pokorny 1959, p. 284).

Williams 1983, p. 43) افزوده است که این واژه «وجود خارجی ندارد» (Cheung 2007, p. 284): نیز ←  
فیروزبخش ۱۳۹۴، ص ۱۵۷-۱۵۸). حسن دوست در ادامه چنین آورده است: «ظاهراً از ریشه nau- (با افزایه -b)،  
از nav-/nau- «بانگ زدن، آواز برآوردن» (Bailey DKS 190)» (حسن دوست ۱۳۹۳، ذیل نوف). منظور از DKS  
کتاب Dictionary of Khotan Saka است، ولی در آن به nau- و nav- اشاره نشده است.

767). از ریشه یادشده واژه‌های نویدن<sup>۱</sup> (و گونه‌های متفاوت آن) و نوفیدن به فارسی راه یافته‌است (نیز، ← فیروزبخش ۱۳۹۴، ص ۱۵۱).

بسنجید با سعدی: (nw- (naw) «حرکت کردن، آهسته رفتن» (Gharib 1995, No. 6101)، n'w (nāw) «تکان دادن، لرزاندن» (Ibid., No. 5819)، (βn'w (aβnāw) «لرزیدن، تکان خوردن» (Ibid., No. 471)، βnw «لرزیدن، تکان خوردن» (Ibid., No. 474; Cheung 2007, p. 284).

خوارزمی: bnw- «پیروز شدن، فائق آمدن»، bn'wy- «(کسی را) پیروز کردن، (به کسی) پیروزی اعطا کردن»، pcnw- «به نخ / بند کشیدن»، m|nw- «برخورد کردن، به هم برخوردن» (Cheung 2007, p. 284).

ختی باستان: van(a)u- «بی حرکت شدن»، ختی متأخر: vanvāñ «بی تحرک کردن» (Ibid.).

سنسکریت: nav- (nāvate) «می‌رود، حرکت می‌کند» (Ibid.; Mayrhofer 1956-1980, B. II, S. 143).

نوفیدن در معنی «لرزیدن»:

از آوای گردان بنوفید کوه زمین آمد از نعل اسپان ستوه

(فردوسی ۱۳۹۳ [قرن ۴]، ج ۱، ص ۲۴۵؛ نیز، ← فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۸۶).<sup>۲</sup>  
قرن ۶: از آواز بوق و کوس عالم بنوفید (عبدالکافی بن ابی البرکات ۱۳۴۳، ص ۵۲۴؛ از فرهنگ جعفری: محمد مقیم تویسرکانی ۱۳۶۲، ص ۴۵۰، حاشیه مصحح).

نوفیدن در معنی «حرکت کردن»:

قدح به کار نیاید به رطل و باطیه خور چنان که گر بخرامی نمی نوی بخزی

(منوچهری ۱۳۷۵ [قرن ۵]، ص ۱۲۹).

۱. در بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ذیل نویدن<sup>۲</sup>) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نویدن) آمده‌است: «ماده مضارع این فعل مشتق است از ایرانی باستان: \*nava- (ماده مضارع)، از ریشه nav- «جنبیدن، حرکت کردن» (Horn NPSSpr. 146)». منظور از NPSSpr. رسالهٔ ۱-۲۰۰ (1898-1901)، in: *GlrPh.*, 1/2 (1898-1901), pp. 1-200 «Neupersische Schriftsprache» است، ولی در آن به واژه ایرانی باستان \*nava- «جنبیدن، حرکت کردن» اشاره نشده‌است.

۲. در این بیت، ظاهراً نوفیدن به معنی «لرزیدن» و «جنبیدن» است (← انوری ۱۳۸۱، ذیل نوفیدن)، ولی در غلط‌نویسیم (نجفی ۱۳۸۲، ذیل طوفان) معنی آن «فریاد بلند کشیدن» یا «غریدن و خروشیدن» و در یادداشت‌های شاهنامه (خالقی مطلق ۱۳۸۹، ج ۱ [۹]، ص ۴۷۰) معنی آن «به غرّش و جنبش درآمدن» ذکر شده‌است.



بایلدن و نویدن سرو و چنار بین کاین پیرگشته گیتی طبع جوان گرفت

(مسعود سعد ۱۳۶۴ [قرن ۵]، ص ۵۵۵).

۴- واژه‌های مشتق از نَوَ- (بن حالِ نویدن) و نوف - (بن حالِ نوفیدن)<sup>۱</sup>  
از نَوَ- (بن حالِ نویدن) و نوف - (بن حالِ نوفیدن) واژه‌های بسیاری مشتق شده‌است که در  
زیر به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱-۴- نوان

##### — لِرزان

لرزد همی ز باد به باغ اندرون درخت گفتمی شد از نهیب ورا زانوان نوان

(لامعی گرگانی ۱۳۹۴ [قرن ۵]، ص ۹۲).

بلبل ز نوا هیچ همی کم نزند دم زان حال همی کم نشود سرو نوان را

(انوری [قرن ۶]، ← انجوشیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۱۱).

##### — درحال گریه و زاری؛ زاری‌کننده:

ای از غمان نوان شده امروز بی‌گمان فردا یکی دگر شود از درد تو نوان

(ناصرخسرو ۱۳۵۳ [قرن ۵]، ج ۱، ص ۴۹۹).

ای دل به نوای جان چه باشی؟ بی‌برگ و نوان نوان چه باشی؟

(خاقانی ۱۳۹۱ [قرن ۶]، ص ۵۱۱).

#### ۲-۴- نوان‌خانه

این واژه را فرهنگستان اول در برابر واژه عربی دارالعجزه ساخته‌است (واژه‌های نو، ص ۸۲).<sup>۲</sup>

#### ۳-۴- نوف: سروصدا

نوف، که بن حال نوفیدن است، با تغییر مقوله، در معنی اسمی نیز به کار رفته‌است:

۱. در اینجا شاهد‌های پرشمار شاهنامه را نیاورده‌ایم و برای هر واژه به ذکر یک یا دو شاهد بسنده کرده‌ایم (برای شاهد‌های شاهنامه، ← خالقی مطلق ۱۳۹۶؛ فیروزبخش ۱۳۹۴).

۲. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل واژه نوا<sup>۵</sup>) چنین آمده‌است: «نوا: روزی و خوراک: ... آیا جزء اول در لغت نوان‌خانه "مؤسسه‌ای برای نگهداری بینوایان" (سخن) به اینجا مربوط نیست؟ و یا شاید مربوط به نواختن "نوازش کردن، مهربانی کردن"؟». نوان در نوان‌خانه به واژه‌های نوا و نواختن مربوط نیست و همان نوان به معنی «زاری‌کننده» است (← ۱-۴- نوان).

منذر سپاه بیاورد، از پس کوه طبرک به پهلوی خراسان به شهر اندرآورد و خبر به سیاوخش آمد و نوف با لشکر اند[ر]فتاد. هرکسی از غم خان‌ومان و زن و فرزند روی بازپس نهادند و به شهر اندرآمدند (بلعمی ۱۳۴۴ [قرن ۴]، ص ۵۰؛ نیز ← رواقی و صیاد ۱۳۸۳، ص ۳۷۰).

قلا دید در لشکر افتاده نوف از آن زخم و آن حمله صف‌شکوف

(اسدی ۱۳۱۷ [قرن ۵]، ص ۳۷۸؛ نیز ← فرهنگ قواس: قواس ۱۳۵۳، ص ۱۶۷).

#### ۴-۴-نوفه: سروصدا

ز بس مطرد و رایت خوب‌رنگ ز بس نوفه شیرمردان جنگ

(عیوقی ۱۳۴۳ [قرن ۵]، ص ۱۷؛ نیز ← انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۲۷ ح). فرهنگستان زبان و ادب فارسی نوفه را در برابر واژه انگلیسی noise تصویب کرده است.

#### ۴-۵-نوند

نوند مشتق از نو- (بن حال نویدن) و پسوند َ ند است (بسنجید با خوردن، روند، گزند، و مانند). از دیدگاه صرفی، نوند را می‌توان کوتاه‌شده نونده نیز دانست (← ۴-۶-نونده):

– نالان:

چرا نباشم در هجر او نوان و نوند؟ چرا نباشم از هجر او نوند و نوان؟

(قطران ۱۳۳۳ [قرن ۵]، ص ۲۷۵؛ نیز ← انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۱۱ ح).

– خبرگیر؛ پیک:

چرخ چنین است و بر این ره رود لیک به هر نیک‌وبدت شد نوند

(رودکی ۱۳۱۹ [قرن ۴]، ص ۱۰۵۵؛ نیز ← اسدی ۱۳۱۹، ص ۹۶).

نوندی هم آن‌گاه شه برنشانند به سوی شه بلخ و او را بخوانند

(اسدی ۱۳۱۷ [قرن ۵]، ص ۴۳۰؛ نیز ← حلیمی ۲۰۱۳).

– اسب<sup>۱</sup>:

رسول شاه و دستور و برادر هم او و هم نوندش کوه‌پیکر

(فخر گرگانی ۱۳۴۹ [قرن ۵]، ص ۵۲).

۱. برای معنی‌های دیگر نوند و نیز شاهدهای این واژه در شاهنامه، ← خالقی مطلق (۱۳۹۶).

۴-۶- نونده: جنبنده

ز لاله‌های مخالف میانش چون فرخار      ز سروهای نونده کرائش چون کشر

(فرخی ۱۳۴۹ [قرن ۵]، ص ۱۲۹ حاشیه).

— تیزفهم:

هیچ مبین سوی او به چشم حقارت      زآنکه یکی جلد گربز است و نونده

(یوسف عروضی [قرن ۵]، ← اسدی ۱۳۱۹، ص ۴۷۵).

۴-۷- نویه: نوحه کردن

گوش تو سال و مه به رود و سرو [د]      نشنوی نویه خروشان را

(رودکی [قرن ۴]، ← اسدی ۱۳۱۹، ص ۴۸۳؛ نیز ← ۱۴۵-نویه).

با نگاه به شاهدهای مربوط به نویدن و نویدن و نیز واژه‌های مشتق از بن این دو فعل مشخص می‌شود که این واژه‌ها به ندرت در نثر به کار می‌رفته‌اند.

۵- صورت‌های مشکوک یا تک‌شاهدی نویدن و مشتقات آن

چنان‌که گفته شد، ظاهراً واژه نویدن فقط به صورت نویدن تصحیف شده است، ولی واژه نویدن صورت‌های مشکوک یا تک‌شاهدی (و نه لزوماً مصحّف) بسیاری دارد. در زیر صورت‌هایی از فعل نویدن و مشتقات آن، که نگارنده شاهد معتبری برای آن‌ها نیافته یا فقط یک شاهد برای آن‌ها یافته، ذکر شده است. بیشتر این واژه‌ها به احتمال بسیار مصحّف یا محرف‌اند یا دست‌کم گویشی‌اند. فرهنگ‌های دربردارنده واژه مشکوک را به ترتیب تاریخی مرتب کرده‌ایم تا مشخص شود نخستین فرهنگی که نگارنده واژه یادشده را در آن یافته کدام است. جز به ندرت، به فرهنگ‌های پس از قرن دهم اشاره نکرده‌ایم. مؤلف اغلب فرهنگ‌هایی که این واژه‌ها برای نخستین بار در آن‌ها آمده هندی بوده‌اند و زبان مادری آن‌ها فارسی نبوده است.

۵-۱- انویدن

در شرفنامه منیری (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ص ۱۰۱)، دانشنامه قدرخان (فاروقی ۲۰۱۳، ص ۱۴۷ پست)، فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۷۶۳)، مجمع‌الفرس (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۸۶)، برهان قاطع (برهان ۱۳۷۶)، سرمه سلیمانی (تقی‌الدین اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ص ۱۹) و زوایدالغواهد (سراج‌الدین علی‌خان آرزو ۱۳۹۱) انویدن به معنی «نال و

زاری) و «نوحه کردن» مدخل شده‌است، ولی شاهی برای آن یافت نشد. ظاهراً انویدن مصحّف زنویدن است (تذکر شفاهی دکتر علی اشرف صادقی).

#### ۵-۲- ناونده، ناوان، ناوان‌ناوان، ناواناوان

در زوایدالفواید چنین آمده‌است: ناونده و ناوان: اسم فاعل [ناویدن]. ناوان‌ناوان: همان، از الفاظ مکرر که برای تتابع و توالی آید و به معنی «سرخم‌کنان» و «سربه‌ته‌اندازان»، چنان‌که شیوه معشوقان باشد و نیز اطفال که هنگام خواندن سبق سر به ته انداخته، بر خود جنبند و امثال آن‌ها. نوان مخفف آن است (سراج‌الدین علی‌خان آرزو ۱۳۹۱، ذیل ناویدن).

در مجمع‌الفرس نیز آمده‌است: ناواناوان: یعنی «خرامان و گرازان»، کذا فی المؤید (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۳۸). نگارنده برای واژه ناوان تنها یک شاهد یافته‌است: ز پرتوی که فرستد ز رای خود به سپهر صد آفتاب ببخشد سپهر ناوان را

(همام تبریزی ۱۳۵۱، ص ۵۰).

برای واژه‌های ناونده، ناوان‌ناوان، ناواناوان شاهدی یافت نشد.

#### ۵-۳- ناوانیدن

در مجمع‌الفرس، پس از مدخل ناویدن، چنین آمده‌است: «ناوانیدن: متعدی آن است» (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۳۸).

مؤلف برهان قاطع نیز چنین آورده‌است: ناوانیدن: با نون، بر وزن آرامیدن/ به معنی «خم کردن و خم دادن» ا و «مانده گردانیدن» باشد (برهان ۱۳۷۶).

این واژه در منتهی‌الارب به کار رفته‌است: «تتایع: ناوانیدن باد سر گیاه را» (صفی‌پوری ۱۳۹۷، ص ۳۲۸؛ نیز ← دهخدا و همکاران ۱۳۷۷، ذیل تتایع).

نگارنده شاهد معتبری برای ناوانیدن نیافته‌است.

#### ۵-۳- ناواویدن

در زوایدالفواید (سراج‌الدین علی‌خان آرزو ۱۳۹۱، ذیل ناویدن) ناواویدن ساخت متعدی ناویدن دانسته شده‌است، ولی شاهی برای آن یافت نشد.

#### ۵-۴- ناویدن

در فرهنگ جهانگیری چنین آمده‌است: ناویدن: چهار معنی دارد: اول «پینکی» و «خواب کردن» باشد. مولوی معنوی فرماید: چو مست هر طرفی می‌فتی و می‌ناوی / که شب

گذشت، کنون نوبت دعاست، مخسب. || دوم «نالیدن» بود. || سیوم «خرامیدن» را گویند. || چهارم به معنی «خمیدن» آمده (انجوشیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۱، ص ۵۲۹). در کلیات شمس (مولوی ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]، ج ۱، ص ۱۹۱) به جای «می‌ناوی» و «مخسب»، به ترتیب «می‌خیزی» و «بخسب» آمده است.

در مجمع‌الفرس نیز چنین آمده است: ناویدن / به واو، به وزن باریدن / «خم شدن و مانده شدن» باشد || و به معنی «رفتن» و «خرامیدن» نیز آمده. مثالش سوزنی گوید: خمخانه چو ساخت با قلم کاویدن / از بس هوس شعر به سر ناویدن (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۳۸). این شاهد بیت نخست رباعی‌ای از سوزنی است که در نسخه چاپی دیوان سوزنی نیامده، ولی در دست‌نویس‌های دیوان به جای «ناویدن»، «نادیدن» ضبط شده است<sup>۱</sup>:

خمخانه چو ساخت با قلم کاویدن      وز بس هوس شعر به سر نادیدن  
انشاد و روایت نبود شعر ورا      شاید که نویسد و بر او واریدن

(سوزنی، نسخه کتابخانه ملی، شماره ۱۴۸۷، ص ۲۳۸؛

نسخه مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، شماره ۹۲، ص ۷۰؛

نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۲۴۹، برگ ۱۹۴ رو).

در برهان قاطع همان معنی‌های مندرج در فرهنگ جهانگیری تکرار شده و مصحح در حاشیه افزوده است: «از ناو + یدن (پسوند مصدری)، لغتاً به معنی "مانند ناو به چپ و راست متمایل شدن"» (برهان ۱۳۷۶، ص ۲۱۱۲ حاشیه). ظاهراً این اشتقاق درست نیست.

در زواید الفواید نیز آمده است: ناویدن: به معنی «خم شدن» و «جنبیدن» و «پینکی مأخوذ از او، از جهت سر جنبانیدن و خم شدن» (سراج‌الدین علی‌خان آرزو ۱۳۹۱، ذیل ناویدن). آرزو (همان‌جا) به نادرست افزوده است: «تمام باب نویدن مخفف ناویدن است».

این واژه در بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ذیل نویدن<sup>۱</sup>) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نویدن<sup>۱</sup> و نویدن<sup>۲</sup>) و فرهنگ سکایی ختن (Bailey 1979, p. 190) و فرهنگ ریشه‌شناختی فعل‌های ایرانی (Cheung 2007, p. 284) نیز آمده است<sup>۲</sup>.

۱. از خانم فائزه قوچی، که تصویر نسخه‌های خطی دیوان سوزنی را در اختیارم گذاشتند، سپاسگزارم.  
۲. متأسفانه بسیاری از غلط‌های فرهنگ نفیسی (۱۳۲۱-۱۳۲۴) به بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (منصوری ۱۳۸۴) و بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳) راه یافته است. پسندیده‌تر این بود که مؤلفان سه فرهنگ اخیر به جای استناد به فرهنگ نفیسی، به فرهنگ‌های معتبرتر و دارای شاهد، مانند لغت فرس، صحاح‌الفرس، جهانگیری، مجمع‌الفرس، رشیدی، و غیاث‌اللغات استناد می‌کردند.

نگارنده شاهد معتبری برای ناویدن نیافته‌است.

#### ۵-۵- نوالیدن

در برهان قاطع (برهان ۱۳۷۶) نوالیدن به معنی «نالیدن و زاری کردن و جنبیدن» مدخل شده‌است، ولی شاهی برای آن یافت نشد. در فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی (Horn 1893, No. 1054) به این واژه اشاره شده‌است. خالقی مطلق، مترجم کتاب اخیر، در تعلیقات آورده‌است که «برای [...] نوالیدن گواه موثقی یافت نشد» (هرن و هوبشمان ۱۳۹۴، شماره ۱۰۵۴، افزوده‌های مترجم). ظاهراً نوالیدن مصحف نولیدن است (تذکر دکتر علی‌اشرف صادقی).

#### ۵-۶- نوانیدن

در فرهنگ زفان گویا واژه نوانیدن به معنی «نالیدن و آگاه شدن» (بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۳۴۱) بدون شاهد مدخل شده‌است. در شرفنامه منیری (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ص ۱۰۴۳)، مؤیدالفضلا (محمد لاد دهلوی ۱۸۹۹، ج ۲، ص ۲۳۸)، فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۱۱، ذیل نوان)، برهان قاطع (برهان ۱۳۷۶) و سرمة سلیمانی (تقی‌الدین اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ص ۲۴۴) نیز شاهی برای این واژه درج نشده‌است. مؤلف مجمع‌الفرس آورده‌است: نوانیدن: در تحفه [السعادة] به معنی «نالیدن» باشد و «جنبیدن» را نیز گویند و در زفان گویا به معنی «آگاه شدن» است و به خاطر می‌رسد که به معنی «نالیدن» و «جنبانیدن» و «آگاهانیدن» انساب باشد (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۴۶). این واژه در فرهنگ ریشه‌شناختی تاریخی زبان آسی (Abaev 1973, II/185)، فرهنگ کوچک ریشه‌شناختی سنسکریت (Mayrhofer 1956-1980, B, II, S. 142) و فرهنگ سکایی ختن (Bailey 1979, p. 190) نیز آمده‌است. نگارنده شاهدی برای نوانیدن نیافته‌است.

#### ۵-۷- نواییدن

در فرهنگ زفان گویا واژه نواییدن به معنی «بانگ کردن» (بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۳۴۲) بدون شاهد مدخل شده‌است. در شرفنامه منیری (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ص ۱۰۴۳)، مؤیدالفضلا (محمد لاد دهلوی ۱۸۹۹، ج ۲، ص ۲۳۸)، مجمع‌الفرس (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۴۶)، و برهان قاطع (برهان ۱۳۷۶) نیز شاهی برای این واژه درج نشده‌است.

مؤلف زواید الفواید آورده است: نواییدن / به فتح و دو تحتانی / «نالیدن» و «بانگ کردن»، و نوالیدن / به لام / به ثبوت نرسیده و به «نون» [= نواییدن] لغتی است در آن و به معنی «آگاه کردن و شدن»، مجاز متعدی و لازم. و نویدن به معنی «لرزیدن و جنبیدن بر خود» و «خم شدن» اغلب که مخفف ناویدن است، که گذشت، نه مخفف نواییدن، کما قبل، و ناواییدن متعدی نواییدن به معنی «جنبیدن» (سراج‌الدین علی‌خان آرزو ۱۳۹۱).

در فرهنگ رشیدی چنین آمده است: «نواییدن: صدا و ندا کردن. فردوسی گوید: درخشیدن تیغ‌های سران / نواییدن گرزهای گران» (رشیدی ۱۳۳۷، ذیل نواییدن). در شاهنامه (فردوسی ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۲۳۹؛ همو ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۶۹۲) به جای نواییدن، گراییدن آمده و در چاپ دایرةالمعارف (فردوسی ۱۳۸۹) نسخه بدلی ذکر نشده است. نواییدن در فرهنگ رشیدی مدخل نشده است.

مؤلف فرهنگ جهانگیری آورده است: نواییدن: به معنی «خرامیدن» باشد. مولوی معنوی گفته: سرفرازانه نوایید به میدان وصال / همه شاهد چو بگزیده آن دلدارید (انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۱۲). در جهانگیری همین شاهد ذیل مدخل نوان (همو، ج ۲، ص ۲۱۱۱) نیز آمده و در آنجا به جای نوایید، نوایید آمده است. باین حال، این بیت در کلیات شمس یافت نشد. نگارنده شاهد معتبری برای نواییدن نیافته است.

#### ۸-۵- نوید

در دستورالافاضل چنین آمده است: «نوید: اسب و نام کوه» (حاجب خیرات دهلوی ۱۳۵۲، ص ۲۳۵). نذیر احمد، مصحح دستورالافاضل، در حاشیه نوشته است «رک: برهان ۲۲۰۷». در صفحه یادشده از برهان قاطع مدخل نوند آمده و مؤلف برهان قاطع از میان معنی‌های گوناگون نوند، به «اسب» و «نام کوهی هم هست» نیز اشاره کرده است. در نتیجه، نوید مصحف نوند است.

#### ۹-۵- نوستن

در فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۲۱-۱۳۲۴) نوستن به معنی «نالیدن و زاریدن» مدخل شده است، ولی شاهی برای آن یافت نشد. نگارنده منبع فرهنگ نفیسی را نیافته است.

این واژه در بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ذیل نویدن<sup>۱</sup>) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی<sup>۱</sup> (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نوشتن) و فرهنگ ریشه‌شناختی فعل‌های ایرانی (Cheung 2007, p. 284) و فرهنگ سکایی ختن (Bailey 1979, p. 190) نیز آمده‌است.

#### ۵-۱۰-نوسته، نُسته

در فرهنگ سکایی ختن (Bailey 1979, p. 190) و فرهنگ ریشه‌شناختی فعل‌های ایرانی (Cheung 2007, p. 284) و بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ذیل نویدن<sup>۱</sup>) نُسته و نُسته به معنی «صدای گریه را گویند که در گلو پیچد» (برهان قاطع) با نویدن در معنی «زاری کردن، نالیدن» سنجدیده شده‌است.

نُسته با همین معنی و بدون شاهد در شرفنامه منیری (ابراهیم قوام فاروقی ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ص ۱۰۴۹)، فرهنگ جعفری (محمد مقیم تویسرکانی ۱۳۶۲، ص ۴۵۳)، مجمع‌الفرس (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۶۷)، فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۲۲) و سرمه سلیمانی (تقی‌الدین اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ص ۱۹) نیز آمده‌است. مؤلف فرهنگ رشیدی آورده‌است: «نُسته: گریه در گلو، و ظاهراً تصحیفِ نپوشه است» (رشیدی ۱۳۳۷). معین در حاشیه برهان قاطع نظر رشیدی را عیناً نقل کرده و افزوده‌است: «نپوشه [کذا، صحیح: نپوشه] هم به این معنی مصحّفِ شنوشه = سنوشه = اشنوشه است، چنان‌که به اقرب احتمال در این بیت: اشک بارید و پس نپوشه گرفت / باز بفرود گفتهای دراز (ابومحمد بدیع بلخی، احوال رودکی، نفیسی [=رودکی ۱۳۱۹]، ج ۳، ص ۱۳۰۰). نپوشه مصحّفِ شنوشه است» (معین ۱۳۷۶، ذیل نُسته). کوتاه آنکه نُسته و نُسته با نویدن ارتباطی ندارد.

#### ۵-۱۱-نولیدن

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳) نولیدن به معنی «زاریدن، بانگ کردن، نالیدن» با شاهد زیر مدخل شده‌است: «... بنگرست چشم من به پیری که روی

۱. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نوشتن) آمده‌است: «از ریشه nav- «بانگ زدن، غریدن» (با پسوند -ist) (Bailey DKS 190)». منظور از DKS کتاب (Bailey 1979) *Dictionary of Khotan Saka* است، ولی در آن چنین مطلبی نیامده‌است. آنچه در فرهنگ سکایی ختن آمده چنین است و ما در این مقاله درستی هر یک از این واژه‌ها را سنجدیده‌ایم:

N.Pers. *navīdan* 'complain', *navīstan* 'groan', *nāvīdan* 'weep, complain', *nōyah* 'plaint', *nōyīdan* 'cry aloud', *navānīdan* 'cause to cry', *navastah*, *nōstah* 'noise of crying in throat'; ;; Sogd. Bud. (with -b- increment) *nwb* 'noise' (Bailey 1979, p. 190).



فراکرده بود نولیدن او، و پشت بداده بود عیش بی ترس او» (مقامات حریری، ترجمه فارسی، ص ۳۳۴). در متن عربی مقامات حریری چنین آمده است: «لَمَحَ طَرْفِي شَيْخًا قَدْ أَقْبَلَ هَرِيرُهُ» (حریری ۱۳۶۴، ص ۳۷۵). هریر به معنی «بانگ سگ» (صنّفی‌پوری ۱۳۹۷، ص ۳۴۳۱) است. از آنجاکه از این ترجمه فارسی مقامات حریری تنها یک نسخه در دسترس است، متن تصحیح شده نسخه بدلی ندارد. ظاهراً نولیدن گونه‌ای گویشی از نوبیدن است (تذکر دکتر علی اشرف صادقی).

#### ۱۲-۵- نویدن

در زفان گویا (بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۳۴۲) نویدن به معنی «خمیدن، جنبیدن» مدخل شده، ولی شاهدهی برای آن یافت نشد و ظاهراً در فرهنگ‌های معتبر دیگر نیز نیامده است.

#### ۱۳-۵- نوییدن

در فرهنگ جهانگیری ذیل مدخل نوییدن، به معنی «گریه و زاری کردن»، این بیت از مولوی به عنوان شاهد درج شده است:

کسی که کانِ عسل شد چرا ترش باشد؟ کسی که مُرده ندارد بگو چرا نوید؟

(انجو شیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۱۳۰)

ولی در کلیات شمس (مولوی ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]، ج ۲، ص ۲۱۴) موید آمده و ظاهراً موید درست است.

در شاهنامه در داستان بهرام گور بیت‌های زیر آمده است:

از آن شیربای شاه لختی بخورد	چنین گفت پس با زن زادمرد
که این تازیانه به درگاه بر	بیاویز جایی که باشد گذر
نگه کن یکی شاخ نرد بلند	نباید که از باد یابد گزند
وزان پس بین تا که آید ز راه	همی کن بدین تازیانه نگاه
خداوند خانه بنویسد سخت	بیاویخت آن شیب <sup>۱</sup> شاخ از درخت
همی داشت آن را زمانی نگاه	پدید آمد از راه بی مر سپاه

(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۶ [تصحیح خالقی مطلق و محمود امیدسالار]، ص ۴۷۴-۴۷۵).

مصححان در حاشیه بیت پنجم در مورد «بنوید» آورده‌اند: «ل، س، ق، س<sup>۲</sup> (نیز ق<sup>۳</sup>):

سوبید (حرف‌های یکم، دوم، و چهارم نقطه ندارند)؛ ک: بموئید؛ ل<sup>۲</sup> (نیز پ - آ): بپوئید؛

۱. رشته‌های چرمی انتهای شلاق و به‌مجاز، خود شلاق (انوری ۱۳۸۱).

(لن، ل، ب: ببوسید؛ لی: بنوسید)؛ متن تصحیح قیاسی است. اما امیدسالار در یادداشت‌های شاهنامه آورده است: «بنویید» را به «بنوفید» تصحیح بفرمایید. «بنوفید سخت» یعنی «بسیار ناله کرد». ... نوفیدن به معنی «نالیدن» در ادب فارسی بسیار وارد شده و در شاهنامه معمولاً به نوفیدن گشتگی یافته است» (امیدسالار ۱۳۸۹، ج ۲، بخش ۳، ص ۱۳۰-۱۳۱). اما خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه فصل «افزوده‌هایی بر یادداشت‌های دفتر ششم» درباره این بیت آورده است: «به گمان نگارنده، همان نؤیدن در متن به معنی «نالیدن» درست است» (خالقی مطلق ۱۳۸۹، ج ۲ [= ج ۱۰]، ص ۲۳۰).

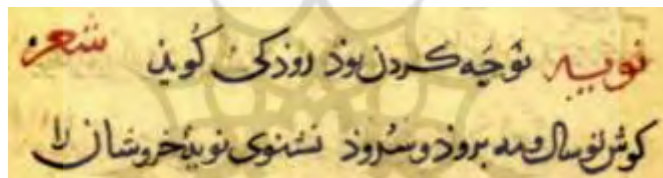
فیروزبخش در درستی تصحیح «بنویید» به «بنوفید» تردید دارد و معتقد است «اولاً نوفیدن به معنی «نالیدن» در شاهنامه به کار نرفته است و در سایر متون نیز معنای «نالیدن و زاری کردن» دارد و نه «غرولند کردن»؛ ثانیاً بنویید را هم باید benōyēd خواند تا وزن شعر درست درآید. حال آنکه تلفظ این فعل در زبان فردوسی nawīdan بوده است» (فیروزبخش ۱۳۹۴، ص ۱۲۱ حاشیه). خالقی مطلق در ویراست دوم شاهنامه به جای «بنویید»، «بنؤید» آورده است (فردوسی ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۱۲). نگارنده در درستی «بنؤید» نیز تردید دارد، زیرا ضبط هیچ‌یک از نسخه‌های شاهنامه (سوبد، بموئید، بپوئید، ببوسید، بنوسید) آن را تأیید نمی‌کند و افزون بر این، نؤیدن، نه در شاهنامه و نه در متن‌های دیگر، هیچ‌گاه به صورت مشدد به کار نرفته است. در ویراست دوم شاهنامه چاپ مسکو (فردوسی ۱۳۹۱، ج ۷، ص ۳۶۹) به جای این واژه «بپوئید» آمده است. چنان‌که می‌دانیم، پوئیدن در شاهنامه و دیگر متن‌ها به معنی «رفتن» است (خالقی ۱۳۹۶)، ولی ظاهراً «سخت پوئیدن» در شاهنامه به کار نرفته است. در اینجا فردوسی می‌گوید بهرام گور به زن صاحب‌خانه دستوری می‌دهد و او برای انجام دادن دستور «می‌رود» (؟).

واژه نؤیدن و شاهد آن از مولوی، که در بالا نقل شد، در فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی (Horn 1893, No. 1054)، فرهنگ سکایی ختن (Bailey 1979, p. 190) و فرهنگ ریشه‌شناختی فعل‌های ایرانی (Cheung 2007, p. 284)، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ذیل نؤیدن<sup>۱</sup>) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نویه) نیز آمده است. شاهد معتبری برای نؤیدن یافت نشد.

#### ۵-۱۴- نیوه

در فرهنگ قواس (قواس ۱۳۵۳، ص ۱۱۰) چنین آمده است: «نیوه و فغان: نالش و نوحه و خروش بود. رودکی گفته است: گوش تو سال و مه به رود و سرود / نشنوی نیوه خروشان را».

این واژه و شاهد آن در دستورالافاضل (حاجب خیرات دهلوی ۱۳۵۲، ص ۲۳۷)، بحرالفضایل (محمدبن قوام‌بن رستم ۱۳۹۴، ص ۵۳۴)، زفان گویا (بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۲۵۸)، دانشنامه قدرخان (فاروقی ۲۰۱۳، ص ۱۸۸ رو)، فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی ۱۳۴۹-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۳۶۰)، مجمع‌الفرس (سروری ۱۳۳۸-۱۳۴۱، ص ۱۴۶۷)، فرهنگ رشیدی (رشیدی ۱۳۳۷)، احوال و اشعار رودکی (رودکی ۱۳۱۹، ص ۱۰۴۸)، نزدیک به تمامی کتاب‌های دربردارنده سروده‌های رودکی، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (منصوری ۱۳۸۴، ص ۴۵۰) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی<sup>۱</sup> (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نیوه) نیز آمده‌است. با استناد به لغت فرس (اسدی ۱۳۱۹، ص ۴۸۳)، که کهن‌ترین منبع دربردارنده این بیت است، صورت درست این واژه نیوه است و در بیت رودکی نیز «نیوه» باید به «نیوه» اصلاح شود (← ۴-۷-نویه). تصویر این مدخل از لغت فرس (نسخه نخجوانی) در زیر آمده‌است:



نویه مشتق از نو(ی) (بن حال نویدن) و پسوند -ه است (بسنجید با خنده و گریه) و آنچه در فرهنگ‌های ریشه‌شناسی به‌عنوان ریشه واژه محرف نیوه آمده بر اساسی نیست.

#### ۶- توفان در متن‌های تصحیح‌شده کهن

در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان از کمتر از سی متن قرن‌های چهارم تا چهاردهم حدود ۸۵۰ شاهد برای واژه توفان (با همین املا) وجود دارد (از این تعداد ۵۴۸ شاهد در کلیات بیدل آمده‌است). در زیر به برخی مصححانی که در متن‌های تصحیح‌شده‌شان توفان را با همین املا آورده‌اند اشاره کرده‌ایم:

— سعید نفیسی در دیوان ازرقی (ازرقی هروی ۱۳۳۶، ص ۶۸ و ۷۱)، دیوان رشید و طواط (رشید و طواط ۱۳۳۹، ص ۲۴۱، ۲۵۸، ۳۸۱، ۴۳۴، ۴۴۴، ...)، دیوان عمیق بخاری (عمیق بخاری ۱۳۳۹، ص ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ...) و دیوان نظامی گنجوی (نظامی گنجوی ۱۳۸۰، ص ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۸۹)، لب‌الالباب (عوفی ۱۳۳۵، ص ۲۸۰ و ۳۲۸)، کلیات اوحدی

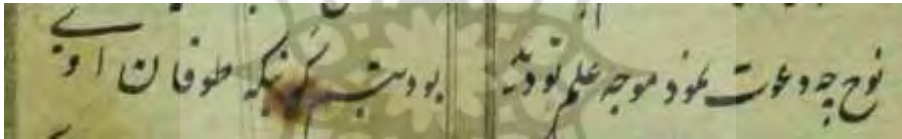
۱. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست ۱۳۹۳، ذیل نیوه) آمده‌است: «> ایرانی باستان: -navyaka\* از ریشه nav- «بانگ زدن، آواز سر دادن، غزیدن» (Abaev IEO II/185)». منظور از IEO کتاب Istoriko-  
 Etimologičeskij slovar' osetinskogo yazyka است، ولی در آن به -navyaka\* و -nav اشاره نشده‌است.

- مراغه‌ای (اوحدی مراغه‌ای ۱۳۴۰، ص ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ...)، کلیات قاسم انوار (قاسم انوار ۱۳۳۷، ص ۶۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۸۰، ۲۱۳، ...)، دیوان هلالی جغتایی (هلالی جغتایی ۱۳۳۷، ص ۱۵، ۳۶، ۹۷، ۱۲۹، ۱۴۱، ...)؛
- حسین نخعی در دیوان وحشی بافقی (وحشی بافقی ۱۳۴۷، ص ۸۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۰، ...) و دیوان نشاط اصفهانی (نشاط اصفهانی ۱۳۳۷، ص ۴۰، ۵۱، ۷۲، ۷۹، ۱۱۵، ...)؛
- مظاهر مصفا در دیوان نظیری نیشابوری (نظیری نیشابوری ۱۳۴۰، ص ۹، ۲۲، ۴۲، ۵۰، ۵۷، ...) (درمجموع، ۴۹ شاهد)؛
- حسن سادات ناصری در دیوان واعظ قزوینی (واعظ قزوینی ۱۳۵۹، ص ۳۹، ۴۳، ۱۸۰، ۳۲۹، ...)؛
- مهین‌دخت صدیقیان و ابوطالب میرعابدینی در دیوان زیب‌النساء (زیب‌النساء ۱۳۸۱، ص ۳۷، ۴۹-۵۱، ۵۶، ۶۵، ۸۴، ...) (درمجموع، ۴۸ شاهد)؛
- اکبر بهداروند و پرویز عباسی در کلیات بیدل (بیدل دهلوی ۱۳۷۶، ص ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۳۵-۱۴۱، ...) (درمجموع، ۵۴۸ شاهد)؛
- محمدجعفر محجوب در دیوان قآنی (قآنی ۱۳۳۶، ص ۳۴ و ۳۵)؛
- اسمعیل اشرف در لیلی و مجنون (مکتبی شیرازی ۱۳۴۳، ص ۲۹، ۳۳، ۴۵، ۴۸، ۶۵، ...)؛
- رکن‌الدین همایون‌فرخ در پنج‌گنج (عماد فقیه ۲۵۳۷ [= ۱۳۵۷]، ص ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲) و دیوان عماد فقیه (عماد فقیه ۱۳۴۸، ص ۴۸ و ۵۲)؛
- غلامحسین شریفی ولدانی در دیوان اسیر شهرستانی (اسیر شهرستانی ۱۳۸۴، ص ۷ و ۸۸)؛
- حسن عاطفی و عباس بهنیا در دیوان سنجر کاشی (سنجر کاشی ۱۳۸۷، ص ۳۰۸، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۵۲)؛
- امیربانو کریمی در دیوان فیاض لاهیجی (فیاض لاهیجی ۱۳۷۲، ص ۲۰۳ و ۴۲۴)؛
- محمد قهرمان در دیوان میلی مشهدی (میلی مشهدی ۱۳۸۳، ص ۴۵، ۶۵، ۷۳، ۱۰۴، ۱۷۸، ...)؛
- مهدی نوریان در دیوان مسعودسعد (مسعودسعد ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۹۹؛ ج ۲، ص ۹۳۱)؛
- حمیدرضا قلیچ‌خانی در دیوان فروغی بسطامی (فروغی بسطامی ۱۳۷۶، ص ۷۲، ۱۲۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۲، ...)؛
- زبیده صدیقی در دیوان سیف‌الدین اسفرنکی (سیف‌الدین اسفرنکی ۱۳۵۷، ص ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۹۷، ۳۴۸، ۴۲۳، ...)۔

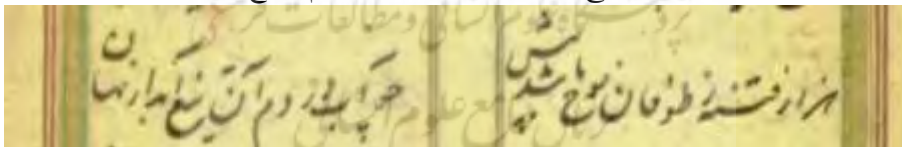
در زیر ضبط نسخه چاپی چند متن را با یکی از نسخه‌های خطی آن‌ها سنجیده‌ایم:  
در بیت زیر از دیوان سوزنی (قرن ۶) چاپ نخست ناصرالدین شاه‌حسینی (سوزنی ۱۳۳۸، ص ۶۰) ضبط توفان آمده، ولی در نسخه خطی دیوان (نسخه کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، نسخه ۴۱۸، برگ ۱۲۷ پشت) ضبط طوفان آمده است:  
هر دلی کز قیل شادی او شاد بُود      گرش طوفان غمان آید غمگین نکند



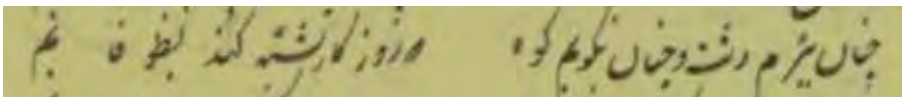
در بیت زیر از دیوان نظیری نیشابوری (قرن ۱۰) چاپ مظاهر مصفا (نظیری نیشابوری ۱۳۴۰، ص ۴۷۲) ضبط توفان آمده، ولی در نسخه خطی دیوان (نسخه کتابخانه ملی، شماره ۱۵۵۹۷۴۸، برگ ۳۳ رو) ضبط طوفان آمده است:  
نوح چو دعوت نمود موجه علم تو دید      بود تیمم‌گهی بُنگه توفان او



در بیت زیر از دیوان وحشی بافقی (قرن ۱۰) چاپ حسین نخعی (وحشی بافقی ۱۳۴۷، ص ۲۵۹) ضبط توفان آمده، ولی در نسخه خطی دیوان (نسخه کتابخانه ملی، شماره ۸۱۸۱۶۳، برگ ۱۷۶ پشت) ضبط طوفان آمده است:  
هزار فتنه ز طوفان نوح باشد بیش      چو آب در دم آن تیغ آبدار نهدان



در بیت زیر از دیوان قائمی (قرن ۱۳) چاپ محمدجعفر محجوب (قائمی ۱۳۳۶، ص ۵۶۳) ضبط توفان آمده، ولی در نسخه خطی دیوان (نسخه کتابخانه ملی، شماره ۱۰۷۸۶۸۰، برگ ۲۰۱ پشت) ضبط طوفان آمده است:  
چنان بَرَم دشت و چنان بکوبم کوه      که روزگار تشنه کند به طوفانم



برخی از این متن‌ها تصحیح‌های دیگری هم دارند که در آن‌ها واژه توفان، بی هیچ نسخه‌بدلی، با املاهای طوفان آمده است. در اینجا فقط به یک شاهد از هر متن اشاره می‌کنیم: در بیت زیر از مسعود سعد (قرن ۵) در چاپ نوریان (مسعود سعد ۱۳۶۴، ص ۹۹) صورت توفان ضبط شده، ولی در چاپ مهیار (همو ۱۳۹۰، ص ۱۸۰) ضبط آن به درستی طوفان است: در دل از تف سینه صاعقه‌ایست بر تن از آب دیده طوفانیست

در بیت زیر از عمیق بخاری (قرن ۶) در چاپ نفیسی (عمیق بخاری ۱۳۳۹، ص ۱۳۹) صورت توفان ضبط شده، ولی در چاپ شعبانلو (همو ۱۳۸۹، ص ۲۴۰) ضبط آن به درستی طوفان است:

اگر مر آب و آتش را مکان ممکن بود مویی من آن مویم که در طوفان و در دوزخ مکان دارد  
در بیت زیر از سیف‌الدین اسفرنگی (قرن ۷) در چاپ صدیقی (سیف‌الدین اسفرنگی ۱۳۵۷، ص ۷۱۵) صورت توفان ضبط شده، ولی در چاپ جعفری (همو ۱۳۹۰، ص ۵۲۹) ضبط آن به درستی طوفان است:

گر تو در این آب‌خیز غرقه شوی، غم مخور کشتی صد نوح هست غرقه طوفان عشق

و سرانجام، در بیت زیر از محمودبن عمر جوهری هروی در لباب‌الالباب چاپ نفیسی (عوفی ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۳۲۸) ضبط توفان آمده، ولی در لباب‌الالباب چاپ براون و قزوینی (همو ۱۳۲۴ هجری قمری / ۱۹۰۶، لیدن، ج ۱، ص ۱۱۵) ضبط آن به درستی طوفان است: گفت با نوح نبی بوده‌ام اندر کشتی به گه آنکه جهان گشت خراب از طوفان

نگارنده، با وجود جست‌وجوهای فراوان، در هیچ‌یک از نسخه‌های خطی کهن شاهدی برای توفان نیافته و در هر متن کهن تصحیح‌شده‌ای که توفان آمده در نسخه خطی آن متن، با ضبط طوفان روبه‌رو شده است.

#### ۷- توفند و توفنده

فرهنگستان سوم در برابر واژه انگلیسی hurricane واژه توفند به معنی «چرخند حازه‌ای با میانگین یک دقیقه‌ای بادهای سطحی بیش از ۳۲ متر بر ثانیه» را تصویب کرده است. با استناد به پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان و نرم‌افزار درج ۴، نخستین بار ملک‌الشعراء بهار توفنده را به کار برده است و ظاهراً در فارسی کهن شاهدی ندارد: غرنده و سهمناک و توفنده بر دشت گذشت تند طوفانی

(بهار ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۲۶۳).

نوفنده نیز ظاهراً تاکنون در فارسی به کار نرفته است.

#### ۸- توفان

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی چنین آمده است: «توفان: شور و غوغا و فریاد و صدا و غلغله‌ای که از ازدحام مردم و یا جانوران درافتد» (نفیسی [۱۳۲۱-۱۳۲۴]). توفیدن: «به آواز بلند فریاد کردن، غریدن، غرُنیدن، هنگامه و شور و غوغا بر پا کردن» (نفیسی [۱۳۲۱-۱۳۲۴]). به لغت کردی: tūfāna «پشه» مربوط است» (حسن‌دوست ۱۳۹۴، ذیل توفان). از آنچه تا اینجا گفته شد مشخص می‌شود که معنی درج شده برای واژه توفان در فرهنگ نفیسی برساخته است و ربطی به واژه کردی tūfāna «پشه» ندارد. چنان‌که دیگران پیش از ما اشاره کرده‌اند و ما نیز در این مقاله نشان دادیم، توفیدن نیز مصحّف توفیدن است.

ظاهراً قدیم‌ترین فرهنگی که توفان را با همین املا مدخل کرده برهان قاطع است: توفان: بر وزن و معنی طوفان است که «شور و غوغا» باشد عموماً و «شورش دریا» را گویند خصوصاً || و نام دوست و امق بود که با او بگریخت (برهان ۱۳۷۶، ذیل توفان). محمد معین در حاشیه این مدخل برهان قاطع چنین آورده است: به این املا نعت [= صفت] فاعلی از توفیدن، به معنی «فریادکننده»، «گران»، ولی طوفان عربی از ریشه دیگری است (معین ۱۳۷۶، ذیل توفان).

نگارنده هیچ شاهی برای توفان در معنی صفتی یا در معنی «شور و غوغا و فریاد و صدا» نیافته است و اینکه برخی توفان را صفت می‌دانند (از جمله، ← معین ۱۳۷۶، ذیل توفان؛ نجفی ۱۳۸۲) ظاهراً بر اساسی نیست. به سخن دیگر، توفان در معنی یادشده واژه‌ای بالقوه یا ممکن است، نه بالفعل یا موجود. یعنی می‌توان از بن فعل توفیدن، یعنی توف، و پسوند صفت‌ساز -ان واژه توفان را ساخت (بسنجید با خندان)، ولی ظاهراً تاکنون چنین واژه‌ای ساخته نشده است. دلیل آن، دست‌کم در فارسی معاصر، می‌تواند وجود واژه توفنده باشد که همان کارکرد توفان را در معنی صفتی دارد. توفان در معنی «شورش دریا» نیز املائی فارسی شده طوفان است و می‌توان آن را با واژه‌هایی مانند تاس (> طاس) و تاق (> طاق) و ختمی (> خطمی) و ساتور (> ساطور) سنجدید. کاربرد املائی توفان به جای طوفان، شاید به دلیل تصویب آن در فرهنگستان اول، در فارسی معاصر رواج یافته است. از آنجاکه در خط فارسی، جز در چند واژه انگشت‌شمار، در صدها و هزاران واژه عربی تبار دارای حرف «ط» تغییری نداده‌ایم، بهتر است در املائی طوفان نیز تغییری ندهیم و برخلاف روش گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (← دنباله مقاله)، آن را با املائی طوفان بنویسیم.

## ۸-۱- توفان و فرهنگستان

پژوهشگران فرهنگستان اول به گمان اینکه طوفان مشتق از بن فعل توفیدن (توف) و پسوند صفت‌ساز -ان است، آن را با املای توفان در برابر واژه فرانسوی typhon مصوب کرده بوده‌اند (واژه‌های نو، ص ۲۶). در زبان‌شناسی این تحلیل صرفی «ساخت معکوس» (back formation) نام دارد.

پژوهشگران کارگروه‌های گوناگون گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم) نیز در واژه‌های مصوب این فرهنگستان، همه‌جا طوفان را با املای توفان (ازجمله در سیه‌توفان، میغ توفان، موج توفان، و ده‌ها اصطلاح دیگر) ذکر کرده‌اند (<http://vajevar.apll.ir/>) که نیازی به این کار نبوده‌است.

## ۹- طوفان

## ۹-۱- گسترش معنایی طوفان

از آنچه از فرهنگ‌ها و متن‌های کهن برمی‌آید، طوفان هم در عربی و هم در فارسی کهن به معنی «باران سخت، و آب بسیار که همه را بپوشد، ... و سیل یا آب که از زمین برآید و همه را غرق کند» (صفی‌پوری ۱۳۹۷، ص ۱۹۷۶) بوده‌است. این معنی هنوز هم مثلاً در عبارت «طوفان نوح» به کار می‌رود. در فارسی معاصر طوفان دستخوش گسترش معنایی شده و در معنی «باد شدید» و «تندباد» نیز کاربرد یافته‌است. این گسترش معنایی ظاهراً به تأثیر از معنی فعل توفیدن (> توفیدن) بوده‌است. «واژه توفیدن از اواخر سده هفتم هجری، ظاهراً در قیاس با واژه طوفان، که مفهوم هیاهو و آشوب را به ذهن متبادر می‌سازد و با معنای ثانویه توفیدن (غوغا درافتادن) تداخل می‌یابد، به وجود آمده‌است» (فیروزبخش ۱۳۹۴، ص ۱۲۶).

## ۹-۲- طوفان در زبان‌های دیگر

واژه عربی طوفان به انگلیسی نیز راه یافته‌است. در فرهنگ زبان انگلیسی امریکن هریتیج (Pickett 2010) ذیل مدخل typhoon در بخش «تاریخچه واژه» چنین آمده‌است:

تاریخچه typhoon مثال دقیقی از سفر طولانی بسیاری از واژه‌های راه‌یافته به انگلیسی را نشان می‌دهد. این واژه، پیش از پذیرش صورت کنونی آن در زبان انگلیسی، از یونان به عربستان و از عربستان به هند سفر کرده، و همچنین مستقلاً در چین ظاهر شده‌است. واژه یونانی tūphōn، که هم به‌عنوان نام پدر آب‌ها به کار می‌رود و هم به‌عنوان یک اسم پرکاربرد به معنی «گردباد»، در قرون وسطی به زبان عربی راه یافته بوده‌است. در آن هنگام، فراگیری زبان عربی میراث دوران باستان را حفظ می‌کرد و آن را گسترش می‌داد و



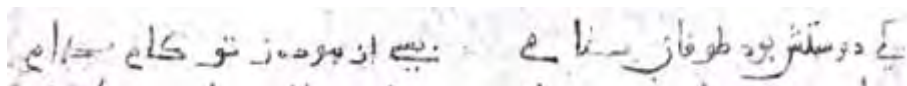
نیز موجب انتقال آن به اروپا و دیگر نقاط دنیا می‌شد. طوفان، که صورت عربی واژه یونانی است، در سده یازدهم میلادی از طریق مهاجمان مسلمان عرب‌زبانی که در هند استقرار یافته بودند به زبان‌های رایج در هند راه یافت. سپس فرزند این واژه عربی، از طریق یکی از زبان‌های هندی، وارد زبان انگلیسی شده (این واژه نخستین بار در سال ۱۵۸۸ ثبت شده است) و در انگلیسی به صورت‌هایی مانند tuffon و tufan به کار رفته است. اصل این واژه‌ها به‌ویژه به یک طوفان شدید در هندوستان اشاره دارند. صورت جدید typhoon از واژه‌ای در گونه چینی کانتونی، یعنی taaifung، تأثیر پذیرفته، و تلفظ جدید آن بیشتر آن را به واژه یونانی شبیه کرده است. واژه taaifung، که معنی تحت‌اللفظی آن «باد شدید» است، تصادفاً با واژه قرصی عربی مشابه داشته و نخستین بار در سال ۱۶۹۹ به صورت tuffoon در انگلیسی ثبت شده است. این صورت‌های گوناگون در هم ادغام شده‌اند و سرانجام typhoon را پدید آورده‌اند. املاي اخیر نخستین بار در سال ۱۸۱۹ در کتاب پرومته از بندرسته (Prometheus Unbound) اثر شلی (Shelley) به کار رفته است.

#### ۱۰- طوفان / توفان به‌عنوان اسم خاص

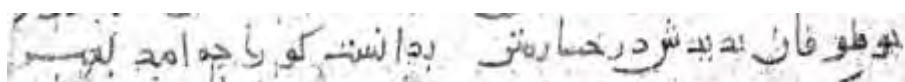
در لغت فرس چنین آمده است: «توفان: دوست وامق بود که با [ا] و بگریخت: عنصری گوید: یکی دوستش بود توفان به نام / بسی آزموده به ناکام و کام» (اسدی ۱۳۱۹، ص ۳۹۹). طوفان / توفان نام یکی از شخصیت‌های داستان وامق و عذرای عنصری بوده است. این نام در نسخه‌های خطی لغت فرس و دیگر فرهنگ‌های کهن فارسی، که معنی و شاهد آن را از لغت فرس نقل کرده‌اند، با املاي توفان آمده است. در ادامه، تصویر مدخل توفان از حاشیه لغت فرس (اسدی، نسخه نخجوانی، ص ۳۳۳) آمده است:



این بیت در برگه‌های پریشان و آسیب‌دیده تنها دست‌نویس به‌جامانده از وامق و عذرای عنصری (۱۹۶۶، ص ۷، بیت ۵۷) که مولوی محمد شفیع، دانشمند پاکستانی، آن‌ها را تصحیح کرده، با املاي طوفان آمده است (در اینجا به ضبط آشفته مصراع دوم نمی‌پردازیم):



در بیت‌های به‌جامانده از داستان وامق و عذرای عنصری این نام در پنج جای دیگر نیز با املاهای طوفان (عنصری ۱۹۶۶، ص ۸، بیت‌های ۵۹ و ۶۵؛ ص ۱۲، بیت ۱۰۸؛ ص ۱۳، بیت ۳۳۳) آمده‌است. در ادامه تصویر دو بیت دیگر را نیز می‌آوریم:



چو طوفان بدیدش [و] رخساره تر بدانست کورا چه آمد به سر

(ص ۱۲، بیت ۱۰۸).



به طوفان چنین گفت کی بد نشان شده نام تو گم ز گردن کیشان

(ص ۱۳، بیت ۳۳۳).

باین حال، در دو جای دیگر توفان (با «ت») آمده‌است (ص ۱۷، بیت ۳۵۵؛ ص ۱۸، بیت ۲۲۵) که به دلیل کیفیت پایین برگ‌هایی که این دو بیت در آن‌ها آمده، امکان قرار دادن تصویری خوانا از آن‌ها در اینجا وجود ندارد.

به نظر می‌رسد که در اینجا با سه احتمال روبه‌رو هستیم:

۱. عنصری در همه‌جا طوفان به‌کار برده و توفان حاصل دستبرد کاتبان در متن بوده‌است، شاید به این دلیل که خواننده نام این شخصیت را با طوفان در معنی «سیلاب» خلط نکنند. این احتمال درست‌تر می‌نماید (تذکر دکتر پژمان فیروزبخش).

۲. عنصری به رسم‌الخط چندان توجهی نداشته و در منظومه خود گاه طوفان و گاه توفان آورده‌است. روشن است که در این صورت، توفان املاهای فارسی شده طوفان نیست. چنین احتمالی نیز بسیار بعید است.

۳. عنصری در همه‌جا توفان به‌کار برده و ضبط توفان در لغت فرس و دو بیت مشکوک دیگر وامق و عذرا (ص ۱۷، بیت ۳۵۵؛ ص ۱۸، بیت ۲۲۵) اصیل است و طوفان حاصل دستبرد کاتبان در متن بوده‌است. از آنجا که عنصری دیگر نام‌های خاص موجود در منظومه خود را به صورت معرب آورده، چنین احتمالی بعید می‌نماید. برخی نام‌های موجود در وامق و عذرا از این قرارند: زلقدوس، فلاطوس، فلقرط.

چنان‌که پیش‌تر نیز دیگران گفته‌اند و ما نیز در این مقاله یادآور شدیم، واژه عربی طوفان از یونانی وام گرفته شده است. گفتیم که واژه یونانی *tuphōn* در آن زبان هم به معنی «پدر آب‌ها» بوده است و هم به معنی «گردباد». چنین به نظر می‌رسد که نام طوفان در داستان وامق و عذرا همان واژه یونانی *tuphōn* به معنی «پدر آب‌ها» است.

#### ۱۱- نتیجه‌گیری

فعل نوفیدن صورت دگرگون‌شده نوفیدن است. ظاهراً فرهنگ قواس (تألیف: پس از ۶۹۰) نخستین فرهنگی است که در آن توف مدخل شده است. نویدن (و گونه‌های متفاوت آن) دو ریشه متفاوت و نوفیدن نیز دو ریشه متفاوت داشته است.

واژه‌های نوان، نوان‌خانه، نوف، نوفه، نوند، و نونده از ستاک فعل‌های نوفیدن و نویدن مشتق شده‌اند.

ظاهراً واژه نوفیدن فقط به صورت نوفیدن تصحیف شده است، ولی واژه نوفیدن صورت‌های مشکوک یا تک‌شاهدی (و نه لزوماً مصحّف) بسیاری دارد. یکی از این صورت‌های مصحّف\* نیوه است که در نزدیک به تمامی فرهنگ‌ها و کتاب‌های دربردارنده سروده‌های رودکی به همین صورت آمده، در حالی که ضبط درست آن نویه است.

ظاهراً نخستین منبعی که در آن واژه طوفان با املائی توفان آمده برهان قاطع است. به سخن دیگر، توفان در معنی «شورش دریا» املائی فارسی شده طوفان است و می‌توان آن را با واژه‌هایی مانند تاس (> طاس) و تاق (> طاق) و ختمی (> خطمی) و ساتور (> ساطور) سنجدید. املائی توفان به جای طوفان، شاید به دلیل تصویب آن در فرهنگستان اول، در فارسی معاصر رواج یافته است.

توفان در معنی صفتی ظاهراً در فارسی به کار نرفته است و واژه‌ای بالقوه یا ممکن است، نه بالفعل یا موجود. یعنی می‌توان از بن فعل نوفیدن و پسوند صفت‌ساز -ان واژه توفان را ساخت (بسنجدید با خندان)، ولی ظاهراً تاکنون چنین واژه‌ای ساخته نشده است.

برخی مصححان متن‌های کهن، بی هیچ اشاره‌ای، واژه طوفان را به توفان تغییر داده‌اند و موجب گمراهی دیگران شده‌اند.

توفنده در سده کنونی ساخته شده است و ظاهراً افرادی که نخستین بار آن را به کار برده‌اند از فعل نوفیدن آگاهی نداشته‌اند.

هم در فرهنگستان اول و هم در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان سوم طوفان با املای توفان تصویب شده است.  
در فارسی معاصر طوفان دستخوش گسترش معنایی شده و در معنی «باد شدید» و «تندباد» نیز کاربرد یافته است.  
طوفان از یونانی وارد عربی شده و از عربی به زبان فارسی و برخی زبان‌های فرنگی راه یافته است.  
طوفان در قالب اسم خاص نیز در فارسی به کار رفته و می‌رود.

### منابع

- ابراهیم قوام فاروقی (۱۳۸۵-۱۳۸۶)، شرفنامه منبری، به کوشش حکیمه دبیران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، دو جلد.
- ازرقی هروی (۱۳۳۶)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، زوار.
- اسدی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، بروخیم.
- اسدی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران، مجلس.
- اسدی، ابونصر علی بن احمد، لغت فرس، نسخه محمد نخجوانی، کتابخانه ملی تبریز، شماره ۳۶۳۹، کتابت: ۷۶۶ هجری.
- اسیر شهرستانی (۱۳۸۴)، دیوان، به کوشش غلامحسین شریفی ولدانی، تهران، میراث مکتوب.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۹)، «یادداشت‌های دفتر ششم»، مندرج در: یادداشت‌های شاهنامه، جلال خالقی مطلق، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، جلد ۲ (= جلد ۱۰)، صفحه‌های ۱۴۸-۱، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم: ۱۳۹۱.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۴۹-۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه مشهد، سه جلد.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانه‌علی (۱۳۶۵)، تحفة الاحباب، به کوشش فریدون تقی‌زاده، مشهد، آستان قدس رضوی.
- اوحدی مراغه‌ای (۱۳۴۰)، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
- بدرالدین ابراهیم (۱۳۸۱)، زفان گویا و جهان پویا، به کوشش حبیب‌الله طالبی، تهران، پازینه.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، امیرکبیر، پنج جلد.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۴)، ترجمه تاریخ طبری، عکس نسخه محفوظ در آستان قدس، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۸)، دیوان، دو جلد، تهران، توس.

- بیدل دهلوی، عبدالقادر بن عبدالخالق (۱۳۷۶)، کلیات، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی، سه جلد، تهران، الهام.
- تقی‌الدین اوحدی بلیانی (۱۳۶۴)، سرمة سلیمانی، به کوشش محمود مدبری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر (۱۳۴۶)، فرخ‌نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران‌زمین.
- حاجب خیرات دهلوی (۱۳۵۲)، دستورالافاضل، به کوشش نذیر احمد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- حریری، قاسم‌بن علی (۱۳۶۴)، مقامات حریری، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی (افست: بیروت: دار صادر).
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، پنج جلد، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسین وفاپی (۱۳۷۴)، فرهنگ فارسی، به کوشش تن هوی جو، تهران، دانشگاه تهران.
- حلیمی، لطف‌الله بن ابویوسف (۲۰۱۳)، لغت حلیمی، به کوشش آدم اوزون، آنکارا، ترک دیل کورومو.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۹۱)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، یادداشت‌های شاهنامه، جلد‌های ۱ (= جلد ۹) و ۲ (= جلد ۱۰)، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم: ۱۳۹۱.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۶)، واژه‌نامه شاهنامه، تهران، سخن.
- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۹۵)، تاریخ زبان فارسی، سه جلد در یک مجلد، تهران، نشر نو.
- خلیلی، کامیاب (۱۳۷۸)، فرهنگ مشتقات مصادر فارسی، ده جلد، تهران، کارنگ.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رشید وطواط (۱۳۳۹)، دیوان، تصحیح عباس اقبال، به کوشش سعید نفیسی، تهران، بارانی.
- رشیدی، حسینی تَتوی (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد عباسی، دو جلد، تهران، بارانی.
- رواقی، علی (۱۳۹۰)، فرهنگ شاهنامه، دو جلد، تهران، فرهنگستان هنر.
- رواقی، علی و شکیبا صیاد (۱۳۸۳)، زبان فارسی فرارودی [تاجیکی]، تهران، هرمس.
- رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد (۱۳۱۹)، احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، جلد ۳، سعید نفیسی، تهران.
- زیب‌النساء، مخفی هندوستانی (۱۳۸۱)، دیوان، به کوشش مهین‌دخت صدیقیان و ابوطالب میرعابدینی، تهران، امیرکبیر.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۴۵)، در مکتب استاد، تهران، عطایی.
- سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۳۹۱)، زوایدالنفیسات، به کوشش اسدالله واحد، تبریز، دانشگاه تبریز.
- سروری، محمداقاسم (۱۳۳۸-۱۳۴۱)، مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، علی‌اکبر علمی، تهران.
- سنجر کاشی، میرمحمد هاشم (۱۳۸۷)، دیوان، به کوشش حسن عاطفی و عباس بهنیا، تهران، کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- سوزنی (۱۳۳۸)، دیوان، به کوشش ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، امیرکبیر.

- سوزنی، دیوان، نسخه‌ی کتابخانه‌ی مدرسه‌ی عالی سپهسالار، شماره ۴۱۸، تاریخ کتابت: ۱۰۳۳ هجری.  
 سوزنی، دیوان، نسخه‌ی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۲۴۹، تاریخ کتابت: ۱۲۰۶ هجری.  
 سوزنی، دیوان، نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی، شماره ۱۴۸۷، تاریخ کتابت: ۱۲۶۵ هجری.  
 سوزنی، دیوان، نسخه‌ی مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، شماره ۹۲، تاریخ کتابت: قرن ۱۳ یا ۱۴ هجری.  
 سیف‌الدین اسفرننگی (۱۳۵۷)، دیوان، به کوشش زبیده صدیقی، مولتان، قومی ثقافتی مرکز بهبود.  
 سیف‌الدین اسفرننگی (۱۳۹۰)، دیوان، به کوشش فرزاد جعفری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.  
 شمس فخری (۱۳۳۷)، معیار جمالی، به کوشش صادق کیا، تهران، دانشگاه تهران.  
 صفی کحال، ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی (۱۳۷۸)، فرهنگ مجموعه‌ی الفرس، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران، دانشگاه تهران.  
 صفی‌پوری، عبدالرحیم‌بن عبدالکریم (۱۳۹۷)، منتهی‌الارب فی لغات العرب، به کوشش علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران، سخن.  
 عاشق (۱۳۷۴/۱۹۹۵)، فرهنگ لسان‌الشعراء، به کوشش نذیر احمد، دهلی نو، رازنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.  
 عبدالکافی‌بن ابی‌البرکات (۱۳۴۳)، اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)، به کوشش ایرج افشار، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.  
 عماد فقیه (۱۳۴۸)، دیوان، به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران، ابن‌سینا.  
 عماد فقیه، (۲۵۳۷ [= ۱۳۵۷])، پنج گنج، به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران، دانشگاه ملی ایران.  
 عمیق بخاری، شهاب‌الدین (۱۳۳۹)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، فروغی.  
 عمیق بخاری، شهاب‌الدین (۱۳۸۹)، دیوان، به کوشش علیرضا شعبانلو، تهران، آزما.  
 عمید، حسن (۱۳۳۴)، غلط‌های فاحش فرهنگ‌های فارسی، تهران، گوتنبرگ.  
 عمید، حسن (۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی عمید، سه جلد، تهران، امیرکبیر.  
 عنصری، ابوالقاسم حسن‌بن احمد (۱۹۶۶)، وامق و عذرا، به کوشش مولوی محمد شفیع، پاکستان، دانشگاه پنجاب.  
 عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۲۴ قمری / ۱۹۰۶)، لباب‌الالباب، به تصحیح ادوارد براون با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی، لیدن.  
 عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۳۵)، لباب‌الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ابن‌سینا و علمی.  
 عیوقی (۱۳۴۳)، ورقه‌وگلشاه، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، دانشگاه تهران.  
 فاروقی، اشرف‌بن شرف‌المذکر (۲۰۱۳)، دانشنامه‌ی قدرخان، به کوشش نورالله غیاث‌أف و رخساره نظام‌الدیناوا، دانشگاه دولتی خجند، خجند.  
 فخر‌گرجانی (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به کوشش ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
 فرخی، ابوالحسن علی‌بن جولوغ (۱۳۴۹)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، هشت جلد، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱)، شاهنامه، به کوشش عبدالحسین نوشین و محمد نوری عثمانوف و لیلی لاهوتی، زیر نظر مهدی قریب، تهران، سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو، ویراست ۲.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دو جلد، تهران، سخن.
- فروغی بسطامی (۱۳۷۶)، دیوان، به کوشش حمیدرضا قلیچ‌خانی، تهران، روزنه.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (۱۳۸۰)، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران، سخن.
- فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق (۱۳۷۲)، دیوان، به کوشش امیربانو کریمی، تهران، دانشگاه تهران.
- فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۴)، «توفیدن یا نوفیدن؟ تصحیح واژه‌ای از شاهنامه فردوسی»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۹، صفحه‌های ۱۱۹-۱۳۲.
- قآنی، حبیب‌الله بن محمد علی (۱۳۳۶)، دیوان، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، امیرکبیر.
- قآنی، حبیب‌الله بن محمد علی، دیوان، نسخه کتابخانه ملی، شماره ۱۰۷۸۶۸۰.
- قاسم انوار (۱۳۳۷)، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران، سنایی.
- قاضی‌خان بدر محمد دهلوی معروف به دهاروال، ادات‌الفضلا، نسخه کتابخانه بادلیان، محل نگهداری: لندن، موزه بریتانیا، شماره ۱۷۱۶، کتابت: پیش از ۱۰۲۳ هجری.
- قطران تبریزی (۱۳۳۳)، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، تهران، شفق.
- قواس، فخرالدین مبارکشاه (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لامعی گرگانی (۱۳۹۴)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاکی، چاپ ۲، تهران، تپسا.
- محمد لاد دهلوی (۱۸۹۹)، مؤیدالفضلا، کانپور، مطبع نامی منشی نول کشور، دو جلد.
- محمد مقیم تویسرکانی (۱۳۶۲)، فرهنگ جعفری، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمدبن قوام بن رستم، بدر خزانه‌ای بکری بلخی (۱۳۹۴)، بحرالفضایل، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- محمدبن هندوشاه (۱۳۴۱)، صحاح‌الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمودبن شیخ ضیا، تحفة السعادة، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۵۳۵۲.
- مسعود سعد (۱۳۶۴)، دیوان، به کوشش مهدی نوریان، اصفهان، کمال.
- مسعود سعد (۱۳۹۰)، دیوان، به کوشش محمد مهیار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- معین، محمد (۱۳۴۲-۱۳۴۷)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، جلد ۱-۴، چاپ اول.
- معین، محمد (۱۳۷۶)، حاشیه بر برهان قاطع، ← برهان (۱۳۷۶).
- مقامات حریری، ترجمه فارسی (۱۳۶۵)، ابو محمد قاسم بن عثمان حریری بصری، مترجم: ناشناس، به کوشش علی رواقی، تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

مکتبی شیرازی (۱۳۴۳)، لیلی و مجنون، به کوشش اسمعیل اشرف، تهران، محمدی شیرازی.  
منصوری، یدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

منصوری، یدالله و جمیله حسن‌زاده (۱۳۸۷)، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

منوچهری، ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد (۱۳۷۵)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقتی، تهران، زوار.  
مولوی (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، کلیات شمس یا دیوان کبیر، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.  
میلی مشهدی (۱۳۸۳)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران، امیرکبیر.

ناصرخسرو (۱۳۵۳)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.  
نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۲)، غلط نویسیم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

نشاط اصفهانی، عبدالوهاب (۱۳۳۷)، دیوان، به کوشش حسین نخعی، تهران، شرق.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران،

نظیری نیشابوری، دیوان، نسخه کتابخانه ملی، شماره ۱۵۵۹۷۴۸.

نظیری نیشابوری، محمدحسین (۱۳۴۰)، دیوان، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر-زوار.

نفیسی، سعید (۱۳۸۶)، در مکتب استاد، تهران، اساطیر (چاپ اول: تهران، عطایی، ۱۳۴۳).

نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبا) (۱۳۲۱-۱۳۲۴)، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.

واژه‌های نو (که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است) (۴۱۳۲۰)، تهران، فرهنگستان ایران.

واعظ قزوینی، محمدرفع (۱۳۵۹)، دیوان، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، علمی.

وحشی بافقی (۱۳۴۷)، دیوان، به کوشش حسین نخعی، تهران، امیرکبیر.

وحشی بافقی، دیوان، نسخه کتابخانه ملی، شماره ۸۱۸۱۶۳.

هرن، پائول و هاینریش هوبشمان (۱۳۹۴)، فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، با ترجمه و افزوده‌های جلال خالقی مطلق، اصفهان، مهرافروز.

هلالی جغتایی (۱۳۳۷)، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، تهران، سنایی.

همام تبریزی، محمدبن افریدون (۱۳۵۱)، دیوان، به کوشش رشید عبوضی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

Abaev, (1973), *Istoriko-Etimologičeskij slovar' osetinskogo yazyka*, Vol. II, Leningrad.

Bailey, H. W. (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge, Cambridge University Press.

Boyce, M. (1977), *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica ga, Leiden, Teahan-Liège, Brill.

Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden and Boston, Brill.



- Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Brepols, Turnhout, Belgium.
- Gharib, B. (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran, Farhang.
- Horn, P. (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg, Trübner.
- Horn, P. (1898-1901), “Neupersische Schriftsprache”, in: *GrPh.*, 1/2.
- Mayrhofer, M. (1956-1980), *kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altinduschen*, 3 Band, Heidelberg, Carl Winter.
- Pickett, J. P. (2000), *American Heritage Dictionary of the English Language*, Houghton Mifflin, Boston.
- Pokorny, J. (1959), *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Francke Verlag Bern und München.
- Sims-Williams, N. (1983), review of: *SVK I*, *BSOAS* 46: 358-359.
- <http://vajeyar.apll.ir/>





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی